فصل هشتم: راه‌کار حلّ شبهه صدقیه

خب حالا شبهه را می‌توانیم حل کنیم یا نه؟

- الف) راه پیش‌گیری: گسترش زبان
- ب) راه‌کار «پیمانه»
- ج) راه‌کار شرعی

الف) راه پیشگیری: گسترش زبان

ما می‌توانیم مواضع کنیم. می‌توانیم با گسترش زبان این شباهات را حل کنیم؛ یعنی ما می‌گوییم اگر تا ۳۰ درصد خاک آمد، هنوز آب است، اصلا به آن آب می‌گوییم، اگر ۷۰٪ درصد گل شد، گل می‌گوییم، اگر ۵۰ – ۵۰ شد یک لفظ دیگری می‌گوییم، دیگر آب هم نمی‌گوییم یا می‌گوییم. وقتی اختلاط مبنای کار ما شد، می‌توانیم درصدبندی کنیم، بلکه از ابتدا ده چیز را مخلوط کنیم یعنی از ابتدا شروع می‌کنیم ۱۰ تا طبیعی را که مصداق خالص دارد با همدیگر شروع می‌کنیم ترکیب می‌کنیم، می‌گوییم 100 درصد کل اگر مثلا ۱۰ درصدش این است، این نام را دارد.

عقاقیر

عقاقیر[1] که در طب می‌گویند همین طوری هستند، هر مرکب و معجونی از عقاقیر یک اسمی دارد، این اسم، اسم ثالثی است که برای آن ترکیب خاص با اندازه خاص گفته می‌شود، منافاتی ندارد با این که ما بیاییم این شک در صدق را به وسیله گسترش زبان منسجمش کنیم، برای درجه درجه اینها اسم بگذاریم.

رنگ ها

مثلا رنگ[2] را ببینید قرمز و زرد و سرخ و آبی و ... شما می‌توانید لغتی باشید که کل رنگها چهارتا واژه داشته باشد، بعد می‌گوییدآبی، آبی آسمانی، آبی ِ... مجبور هستید به یک چیزی بزنیدش مثلا آدرس بدهید به آبی ِآسمانی.

آن کسانی که در کار قالی‌بافی باشند، دقائق رنگها را تشخیص می دهند، بعدا ً می‌بینید رنگهای ترکیبی از بین میرود برای هر رنگ خاصی با دقت ِتفاوت یک لفظ می‌گذارند، وقتی می‌گذارند راحت هستند و این شبهه صدقیه که ما می‌گوییم دیگر پیش نمی‌آید به خاطر این که اسم گذاشتند. بنابراین شبهه صدقیه را ما می توانیم با توسعه زبان در حد نیاز برطرف کنیم.

احتیاج؛ عامل گسترش زبان

عرف در احتیاجات زبانی، زبان خودش را کامل و فربه می‌کند؛ پر بار می‌کند. و لذا هر زبانی در آن جهتی که درگیر هستند، پر بارتر هستند. یعنی برای ریز ریز ِچیزهایی که محل ّنیازش می‌شود، اسم می‌گذارد. اما وقتی محل نیازش نیست، اسم نمی‌گذارد.

ببینید شتر در هر سنّی کی اسمی دارد. شما کتاب زکات را که میخوانید باید دائماً لغت را نگاه کنید[3]؛ شش ماهه، ده ماهه و...

چرا؟ چون آن را کار داشتند. نمیتوانستند بگویند: «شتری که ده ماهش است». نیاز زبان و کمالش به این بوده که جایی که باید صفت و موصوف بیاورند، نام گذاری میکردند.

البته در خیلی از زبانها ترکیب میکردند که بعد راحت میشدند.

زبان های ترکیبی؛ زبان های قیاسی

زبانها دو جور هستند:

زبانهای قیاسی[4] در صرف و نحو

و زبانهای غیر قیاسی، یعنی زبانهای ترکیبی[5] که پسوند، پیشوند و میانوند دارند.

خیلی از زبانها ترکیبی هستند. یعنی وقتی شما واژهها را نگاه میکنید، میبینید پسوند و پیشوند و میان وند، دارند و آنها را از هم جدا میکنید.

مثلاً آفتاب که ما میگوییم مفرد ای مرکب است؟ اگر نگاه کنید، «آف» بهمعنای خورشید است؛ آفتاب یعنی تابش خورشید[6]. از اینها زیاد و مفصل هست. خود «خورشید» به چه معنا است؟

«خور» بهمعنای بزرگ است. «شید» بهمعنای نور است. خورشید یعنی نور بزرگ[7]. در مباحثه لغت من دهها مورد از اینها را عرض کردهبودم که اصل لغت، کلمات ثنائی بوده که پسوند و پیشوند و میان وند زبان را ساخته. بسیاری از زبانها به این صورت است، غیر از زبانهای قیاسی.

عربی زبان قیاسی است. یعنی صرف و نحو آن، زبان را به نحو خاصی شکل میدهد؛ یک هیئتی وضع میکند و مادهها را تحت این هیئت میآورد. نه اینکه پسوند و پیشوند را به هم بچسباند.

---

[1] العقار و العقاقير: كل نبت ينبت مما فيه شفاء يستمشى به. قال: و لا يسمى شيء من العقاقير دواء، يعني واحد أدواء الطيب إلا التي لها رائحة تشم.(تهذيب اللغة ؛ ج1 ؛ ص۱۴۹)

و العقار: واحد العقاقير؛ أخلاط الأدوية.(المحيط في اللغة ؛ ج1 ؛ ص۱۶۱)

و العقاقير: أصول الأدوية، واحدها عقار.(الصحاح ؛ ج۲ ؛ ص۷۵۳)

و أخلاط الدواء يقال لها العقاقير، واحدها عقار. و سمي بذلك لأنه كأنه عقر الجوف. و يقال العقر: داء يأخذ الإنسان عند الروع فلا يقدر أن يبرح، و تسلمه رجلاه.(معجم مقاييس اللغة ؛ ج۴ ؛ ص۹۳)

و العقاقير: أخلاط الأدوية، الواحد:عقار.(مفردات ألفاظ القرآن ؛ ص۵۷۷)

كل نبت يقع في الأدوية: فهو عقار، و الجمع عقاقير* (فقه اللغة ؛ ص۴۲)

و العقار: ما يتداوى به من النبات، و الجمع عقاقير.(كتاب الماء ؛ ج۳ ؛ ص۹۱۲)

و العقار و العقير: ما يتداوى به من النبات و الشجر. قال الأزهري: العقاقير الأدوية التي يستمشى بها. قال أبو الهيثم: العقار و العقاقر كل نبت ينبت مما فيه شفاء، قال: و السمي شيء من العقاقير فوها، يعني جميع أفواه الطيب، إلا ما يشم و له رائحة. قال الجوهري: و العقاقير أصول الأدوية. و العقار: عشبة ترتفع قدر نص(لسان العرب ؛ ج4 ؛ ص۵۹۹)

[2] **هرمان ملویل** -خالق موبی دیک- در قسمتی از داستان «بیلی باد» نوشته بود:

«[illegible]»

در **ژاپن** اگر باشید، با شگفتی می‌بینید که مردم در محاوره می‌گویند که با **آبی** شدن چراغ راهنمایی حرکت می‌کنند، اما در ژاپن هم مثل بقیه جاهای دنیا، رنگ چراغی که اجازه حرکت را می‌دهد، **سبز** است. پس چه چیز باعث این «گمگشتگی در ترجمه» می‌شود؟

این معما، ریشه در تاریخ زبان دارد.آبی و سبز تهرنگ یکسانی دارند. در یک رنگین‌کمان، آنها در کنار هم هستند، چشمان ما می‌توانند بدون پرش از طیف رنگ آبی به طیف رنگ سبز یا برعکس حرکت کنند.

پیش از دوران مدرن ژاپن، ژاپنی‌ها برای رنگ آبی و رنگ سبز، فقط یک کلمه داشتند: **Ao**. در آن زمان هنوز دیواری بین دو رنگ بنا نشده بود، اما با تحول زمان، در دوران Heian، حدود یک هزار سال پیش، واژه جدیدی برای توصیف سبزی انتهایی رنگ آبی ایجاد شد: **midori**. البته همچنان می‌دوری، زیرمجموعه‌ای از رنگ Ao بود و رنگ مستقلی به شما نمی‌آمد.

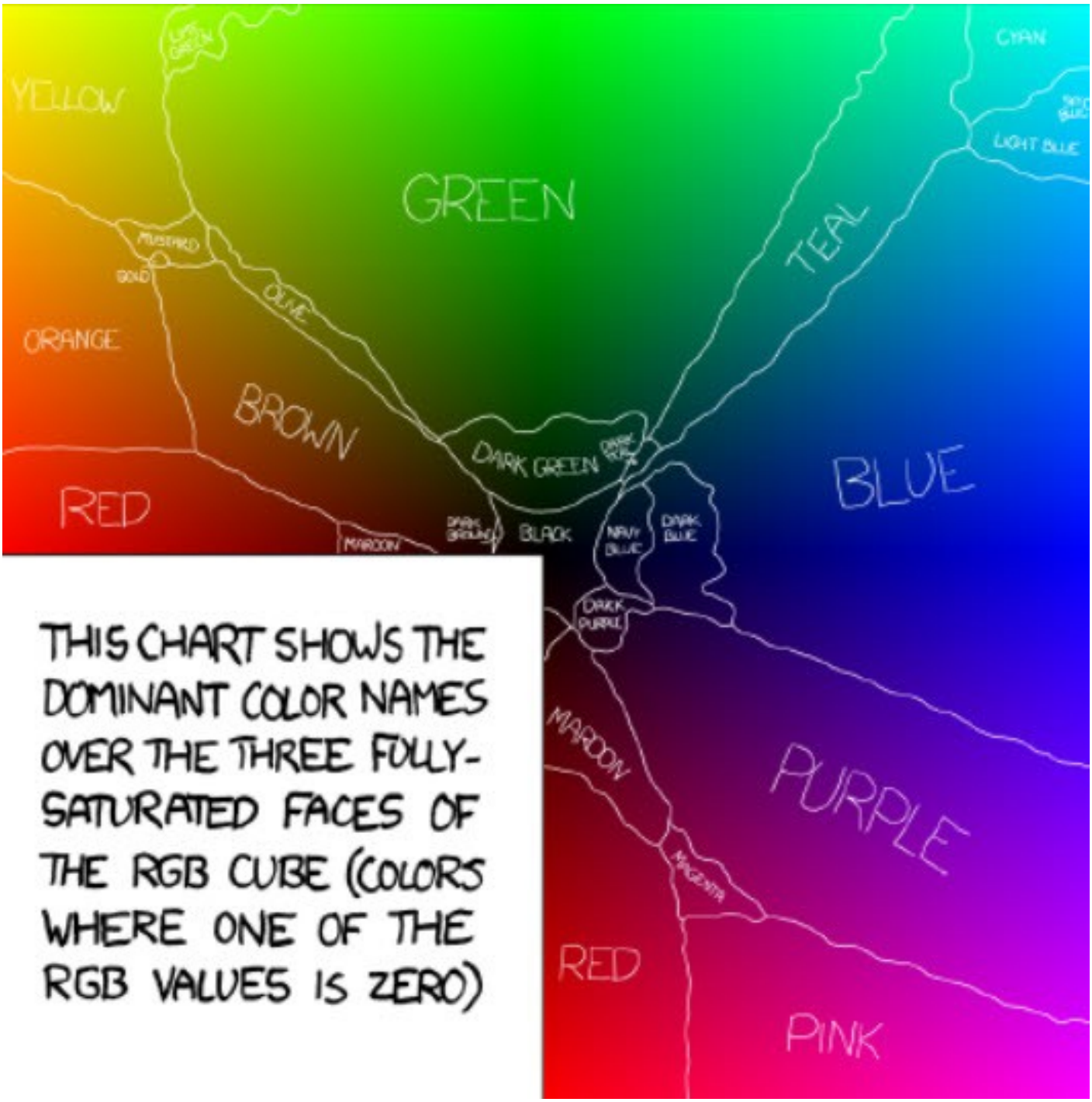
وضع به همین منوال بود تا ژاپنی‌ها به سال ۱۹۱۷ رسیدند، در این زمان، نخستین مدارنگی‌ها وارد ژاپن شدند، اینجا بود که بچه‌هایی که از مدارنگی استفاده می‌کردند، شروع به استفاده از کلمه‌های میدوری و Ao برای اشاره مستقل به رنگ‌های سبز و آبی کردند.اما تحول اصلی بعد از اشغال ژاپن توسط متفقین در جنگ جهانی دوم ایجاد شد، در این زمان محتواهای آموزشی جدید وارد ژاپن می‌شد. در سال ۱۹۵۱، مطابق راهنماهای آموزشی، آموزگاران کلاس‌های اول می‌بایست به کودکان رنگ‌ها را با استفاده از کلمات جدا برای سبز و آبی آموزش می‌دادند. اینجا بود که سرانجام میدوری، وجودی مستقل پیدا کرد.

نشان این **جدایی آبی از سبز،** البته جوشگاه‌های (اسکار) خاص خود را در زبان ژاپنی ایجاد کرد و هنوز هم ما می‌توانیم در این زبان، شواهدی از مشترک بودن واژه مورد استفاده برای توصیف آبی و سبز را پیدا کنیم. برای مثال در بسیاری از زبانها برای توصیف سبزیجات، از خود خود واژه سبز استفاده می‌شود (سبزی در اردو و فارسی و greens در انگلیسی)، ولی در ژاپنی، هنوز هم سبزی‌ها آبی‌رنگند (ao-mono) و خبری از سیب سبز نیست!
در انگلیسی گاهی از کلمه سبز برای توصیف اشخاص تازه‌کار و خام‌دست استفاده می‌شود، اما در ژاپنی به آنها ao-kusai گفته می‌شود که ترجمه تحت‌لفظی‌اش این است که فلانی بوی آبی می‌دهد.پس هنوز که هنوز است، آبی و سبز کاملا از هم در ژاپن جدا نشده‌اند.

اما فقط در زبان ژاپنی نیست که چنین چیزی را می‌بینیم، در تعداد زیادی از زبانهای دیگر هم خط بین آبی و سبز، محو است. در زبان Thai، کلمه khiaw، به معنی سبز است، مگر اینکه برای توصیف دریا و آسمان استفاده شده باشد، در این صورت خود شنونده باید دریابد که معنی آبی می‌دهد. در زبان کره‌ای و چینی قدیمی هم وضع مشابه است.

ولی فقط در زبان‌های شرق آسیا این وضعیت عجیب حکمفرما نیست، جالب است که در تمام توراه و ایلیاد هومر هم اگر جستجو کنید، هیچ جا به رنگ آبی برنمی‌خورید!

بیایید ژرفتر نگاه کنیم و ببینیم چه چیزی باعث می‌شود ما حد مرزهایی بین طیف‌های مرئی نور قائل بشویم. تصور کنید که کاغذی به صورت زیر به دست شما بدهند که در آن رنگ‌ها به نرمی به صورت یک طیف به آرامی به رنگ دیگر میل می‌کنند. حال شما باید قلمرو هر رنگ را مثل نقشه کشورها مشخص کنید و مشخص کنید اینجا صورتی است یا جای دیگر نارنجی و زرد است. یک فرد انگلیسی چنین نقشه‌ای را رسم می‌کند:

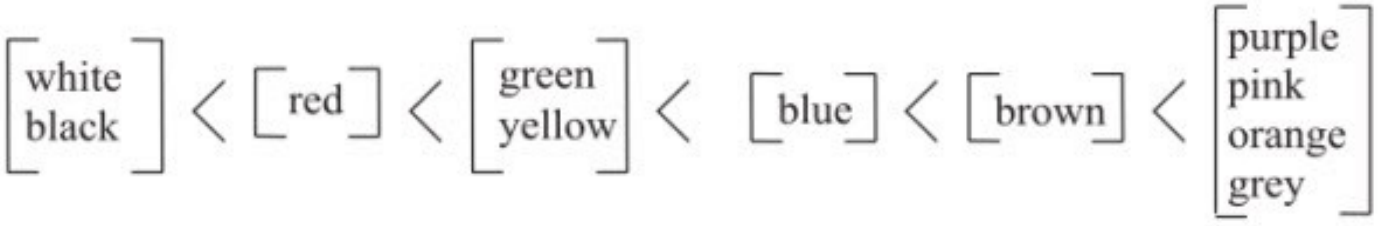


اما افراد متعلق به فرهنگ‌ها متفاوت با پیشینه تاریخی متفاوت، به صورت متفاوتی خط و مرزها را مشخص می‌کنند.

در سال‌های دهه ۶۰ میلادی، برنت برلین و پاول کی، تلاش کردند که قانونی جهان‌شمول بیابند. قانونی که مشخص کند که چگونه فرهنگ‌های مختلف، اطلس رنگی خود را رسم می‌کنند.

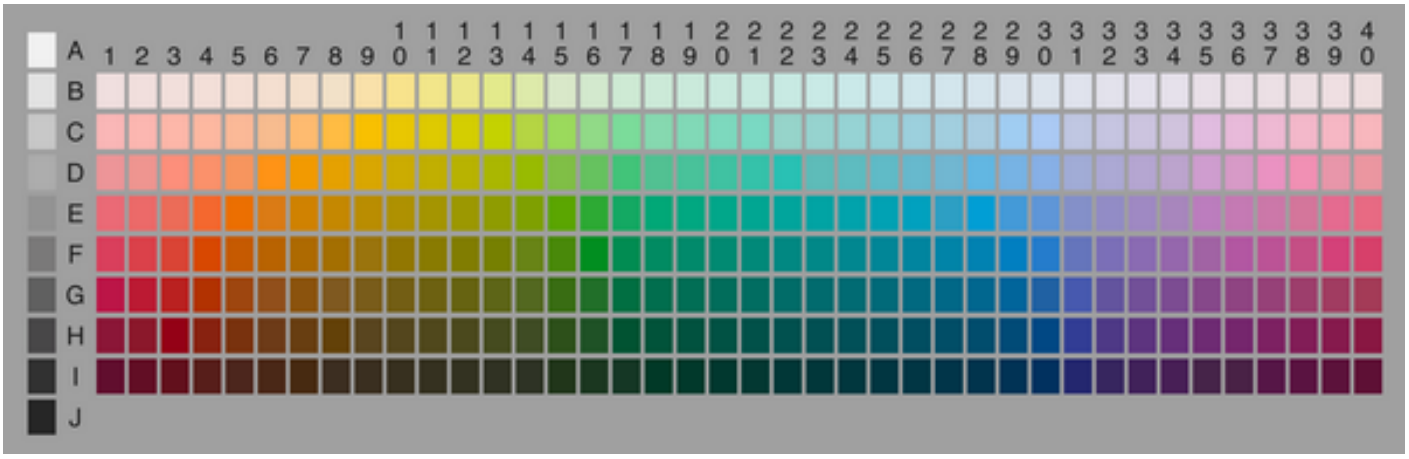
جالب است بدانید که فرهنگ‌های مختلف، تعداد متفاوتی رنگ برای مشخص و متمایز کردن طیف کلی رنگ‌ها دارند، **در بعضی از جوامع فقط یک کلمه برای اشاره به رنگ‌های روشن و یک کلمه برای توصیف رنگ‌های تیره‌تر وجود دارد، بعضی از زبان‌ها هم از ۱۱ کلمه برای متمایز کردن طیف‌های مختلف رنگ استفاده می‌کنند.**

این دو محقق با بررسی ۹۸ زبان مختلف، موفق شدن یک قانون کلی پیدا کنند. مطابق پژوهش آن‌ها، در ساده‌ترین صورت همان طور که اشاره کردیم، تنها یک واژه برای رنگ‌های روشن و یکی هم برای رنگ‌های تیره وجود دارد، **اما وقتی که قرار باشد یک زبان، رنگ سومی را هم به رسمیت بشناسد، اولین رنگ، رنگ قرمز است.**



اگر یک زبان بخواهد رنگ‌ها بیشتری را متمایز کند و برایشان کلمه داشته باشد، نوبت به طیف سبز و زرد می‌رسد و تازه بعد از این طیف است که نوبت به رنگ آبی می‌رسد.

به عبارت دیگر جامعه‌های با ۳ واژه برای رنگ‌ها نداریم که در آن برای آبی کلمه‌ای وجود داشته باشد، اما خبری از کلمه‌های مستقل برای قرمز نباشد. زبان مورد نظر ما حتما باید ۶ کلمه مختلف برای رنگ‌ها داشته باشد، تا بتواند کلمه‌های برای رنگ آبی کنار بگذارد.البته منتقدانی پیدا شدند که ایرادهایی برای این تحقیق مطرح کردند، از جمله این‌که تحقیق روی تعدادی کمی از مردم آن ۹۸ زبان انجام شده بود، تحقیق کَمّی نبود و همه زبان‌های مورد بررسی متعلق به کشورهای صنعتی دارای خط بود.محققان برای پاسخ به منتقدان و رفع ایرادها، از یک پرسشنامه مخصوص استفاده کردند و از اواخر دهه ۷۰ میلادی، یک پروژه تحقیقاتی جدی را شروع کردند تا وضعیت ۱۱۰ زبان مختلف را مورد بررسی قرار بدهند.



در این تحقیق آن‌ها یک جدول رنگی به صورت زیر به مردم نشان دادند تا آن‌ها قلمرو رنگ‌هایی را که زبان‌شان واژه‌های برای توصیف آن‌ها داشت، مشخص کنند.

همان طور که می‌بینید این جدول ۴۰۰ بلوک رنگی مختلف دارد، انگلیسی‌زبان‌ها معمولا ۱۱ محدوده مشخص روی این جدول می‌توانند رسم کنند.

اگر به اینجا بروید و نگاهی به نقشه تعاملی بیندازید، می‌توانید ببینید که در نقاط مختلف جهان وضعیت به چه صورت است. مثلا در نقاط کوهستانی گینه نو، تنها دو کلمه برای توصیف رنگ‌ها وجود دارد، بعضی از مردم، تنها ۳ کلمه برای رنگ‌ها دارند، بعضی‌ها هم ۴، ۵ یا ۶ کلمه. حتی یکی قبیله در آمازون به نام Pirahã به نظر می‌رسد هیچ کلمه‌ای برای رنگ‌ها ندارند، باشد، آن‌ها وقتی می‌خواهند به رنگ قرمز اشاره کنند، می‌گویند مانند خون!

جالب است که نحوه مشتق شدن رنگ‌ها از رنگ‌های پایه هم در جوامع مختلف دقیقا به یک صورت نیست. از هر شش زبان، پنج زبان یک مسیر اصلی را در جریان رنگ‌افزایی طی می‌کنند، این مسیر همان قانونی کلی بود که در سطور بالا به آن اشاره کردم، اما یک ششم زبان‌ها هم راه‌های فرعی را طی می‌کنند.[به تصویری موجود در مقاله اصلی مراجعه فرمایید]

اما بیایید باز هم دقیق‌تر بشویم و سؤال دشوارتری را بپرسیم، **آیا در تشخیص و متمایز کردن رنگ‌ها یک چیز زیستی یا فرهنگی هم دخیل است؟ یا این‌که همه چیز به همان تعداد کلمات موجود هر زبان می‌گردد؟**آیا همه جوامعی که ۴ ، پنج یا شش کلمه برای توصیف رنگ‌ها دارند، قلم‌روهای رنگی که روی نقشه می‌کشند، یکی است؟مسلما نه! پژوهشگران حتی برای این کار از کامپیوتر استفاده کردند. آن‌ها با کمک یک برنامه کامپیوتری خواستند که کامپیوتر خودش رأسا قلمروهای چندگانه را مشخص کند. مشخص شد چیزی که کامپیوتر رسم می‌کند با چیزی که مردم می‌کشند، متفاوت است.[به تصویری موجود در متن مقاله مراجعه فرمایید]

پس باید عوامل دیگری هم در نام‌گذاری طیف رنگ‌ها علاوه بر تعداد کلمات موجود در هر فرهنگ و زبان دخیلی باشد و اصل این پدیده چیزی کمی نیست.

یک سگ، نسبت به انسان به مراتب کمتری می‌تواند بین رنگ‌ها تمایز قائل شود، اما یک میگوی خاص به نام MANTIS SHRIMP، توانایی تمایز بین طیف وسیعی از رنگ‌ها دارد و می‌تواند در طیفی که ما به سادگی قرمزش می‌نامیم، هزاران رنگ را از هم متمایز کند!

در اینجا می‌خواهم به مفهوم جالبی به عنوان **نسبیت زبانی** اشاره کنم: **ساختار زبان مورد استفاده، روی نحوه مفهوم‌سازی از جهان تأثیر می‌گذارد.** فرضیه نسبیت زبانی در ابتدا توسط زبان‌شناسی به نام **ساپیر** و پس از آن یکی از شاگردانش به نام **ورف** Whorf معرفی شد.

ساپیر

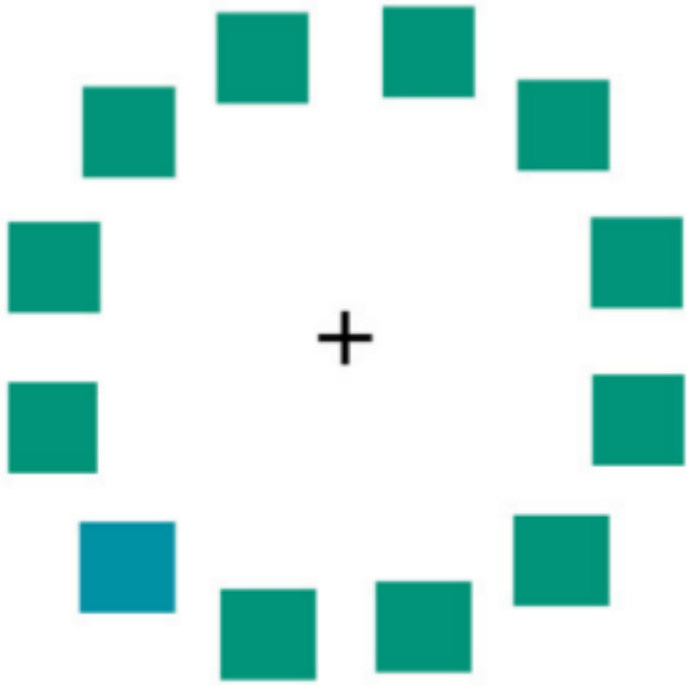
ما غالبا برای توصیف برف فقط یک کلمه داریم، برف! تصور نمی‌کنم در زبان فارسی برای برف شل و سفت چندین واژه داشته باشیم، اما اسکیموها این طور نیستند، آن‌ها تعداد زیادی کلمه تنها برای برف دارند.

در سال ۱۹۸۴، پاول کی، تحقیقی بین متکلمان زبان انگلیسی و کسانی که در شمال مکزیک به زبان تاراهومارا صحبت می‌کردند، انجام داد. در زبان تاراهومارا برای توصیف سبز و آبی از یک کلمه استفاده می‌شود. اما در جریان این تحقیق مشخص شد که **داشتن کلمه‌های جدا برای آبی باعث تصویرسازی ذهنی بهتری هم می‌شود و انگلیسی‌زبان‌ها حتی راحت‌تر بین این دو رنگ تمایز قائل می‌شوند.**

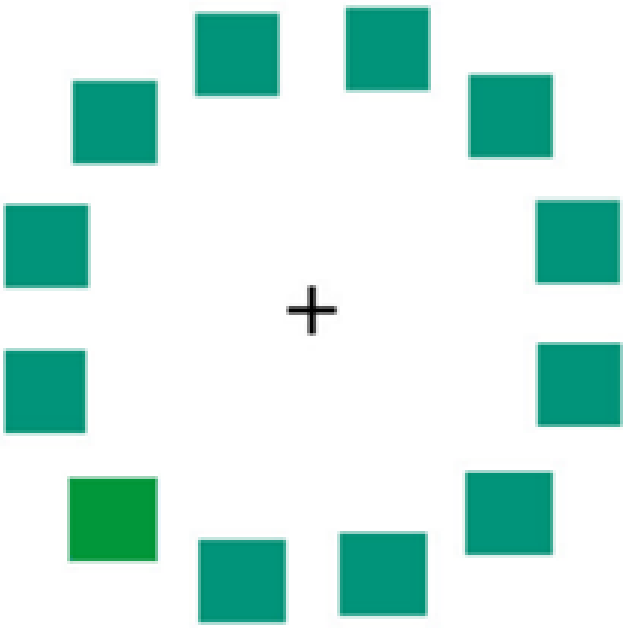
خب! بیایید عکسی از این دختر تاراوماراییِ بیندازیم. خوب دقت کنید! چیز جالبی نمی‌بینید؟![به تصویر موجود در مقاله مراجعه فرمایید]

حال بیایید یک پژوهش جالبتر را برایتان تعریف کنم که در سال ۲۰۰۶، توسط **آبری گیلبرت** انجام شد، این تحقیق به این منظور انجام شد که نشان بدهد تفاوت‌های زبانی روی نحوه ادراک جهان خارج تأثیر می‌گذارند.

خوب به + وسط این عکس نگاه کنید و روی تمرکز کامل کنید:



شما گاهی در جریان تمرکز، تصویر را به این صورت می‌بینید:



این آزمایش روی کسانی که دو واژه جدا برای سبز و آبی داشتند و روی کسانی که برای هر دو رنگ، تنها یک واژه داشتند، انجام شد، مشخص شد که دسته اول خیلی راحت می‌توانند بین دو رنگ در جریان این آزمایش ساده، تفاوت بگذارند، اما از دید دسته دوم، تفاوتی بین دو رنگ وجود نداشت!

به عبارت دیگر تحقیق می‌خواهد بگوید که **تفاوت زبانی، روی ادراک ما از دنیای خارج تأثیر می‌گذارد.**

اما در یک تحقیق کمی جالب‌تر، چیز عجیب‌تری هم مشخص شد، این بار زمانی که برای تشخیص رنگ آبی و سبز در تحقیق بالا مورد نیاز بود، سنجیده شد.

در کمال تعجب مشخص شد اگر مربع با رنگ متفاوت در سمت راست باشد و آزمایش روی کسانی انجام شود که دو کلمه برای توصیف آبی و سبز دارند، آن‌ها سریعتر از زمانی که مربع در سمت چپ است، رنگ‌ها را از هم تمیز می‌دهند.

خب! **خیلی عجیب است، مگر چه فرقی می‌کند، که چیزی در سمت راستمان باشد، یا سمت چپ؟!** مگر سیمکشی مغزمان در سمت راست و چپ با هم فرق می‌کند؟

نه سیمکشی مغزمان در راست و چپ، با هم فرقی نمی‌کند، اما به یاد داشته باشید که **همه تصاویری که در سمت راست میدان بینایی ما قرار دارند، در سمت چپ مغزمان پردازش می‌شوند و برعکس. از سوی دیگر در بیشتر افراد، سمت چپ مغزمان در پردازش زبانی قوی‌تر است، پس احتمال دارد که در فردی با واژه‌های بیشتر برای توصیف رنگ، سمت چپ مغز او، ادراک او از میدان بینایی سمت راست را تقویت کند!**

همین تحقیق در مورد کره‌ای‌ها انجام شد، کره‌ای‌ها، دو واژه برای توصیف سبز دارند، که یکی به سبزهایی که به زردی می‌گراید، اشاره می‌کند. در جریان تحقیق مشخص شد که کره‌ای‌ها نسبت به انگلیسی‌زبان‌ها وقتی مربع رنگی در طیف رنگ سبز در سمت راست باشد، سریعتر عمل می‌کنند.

اما شاید اشتباه کنیم و واقعا زبان در این کار تأثیر نداشته باشد. این بار دانشمندان آزمایش را تحت شرایط تکرار کردند، آن‌ها برای اینکه مرکز زبان مغز را مشغول کنند، از سوژه‌های آزمایش خواستند که کلمه‌ای را به خاطر بسپارند، مشخص شد که وقتی مرکز زبان مغز را مشغول نگاه داریم، تشخیص بین سبز و آبی دشوار می‌شود!خلاصه اینکه زبان توان سمت چپ مغز را در تشخیص رنگ‌هایی با نام تفاوت تقویت می‌کند.

همه ما زمانی در دنیایی زندگی می‌کردیم که هیچ نامی برای رنگ‌ها در آن وجود نداشت، ما این دنیا را در زمان شیرخوارگی خود تجربه کرده بودیم. یک بچه دو ساله شاید بتواند بگوید که یک موز زرد است و یک سیب، سرخ‌رنگ. اما شاید اگر به او فنجانی آبی‌رنگ نشان بدهید، بگوید قرمز است. تا زمانی که یک کودک به چهار سالگی نرسد، علیرغم اینکه ممکن است نام صدها چیز را به درستی بگوید، قدرت تمایز بین رنگ‌ها را پیدا نمی‌کند.

اما سؤال ما اینجاست که وقتی یک کودک با واژه‌های توصیف‌کننده رنگ‌ها آشنا می‌شود، ادراکش از دنیا تغییری می‌کند؟با تکرار آزمایشات بالا، مشخص شد که از زمانی که یک کودک با واژه‌های رنگ، آشنا می‌شود توانایی‌اش در تمیز دادن رنگ در سمت راست میدان بینایی به میزان قابل توجهی نسبت به سمت چپ بیشتر می‌شود.(سایت یک پزشک، مقاله چگونه در زبان‌های گوناگون، رنگ‌ها نام می‌گیرند؟)

[3] و يشترط في وجوب الزكاة فيها مضافاً إلى ما مرّ من الشرائط العامّة أُمور:

[الأوّل: النصاب]

الأوّل: النصاب و هو في الإبل اثنا عشر نصاباً: الأوّل: الخمس و فيها شاة، الثاني: العشر و فيها شاتان، الثالث: خمسة عشر و فيها ثلاث شياة، الرابع: العشرون و فيها أربع شياة، الخامس: خمس و عشرون و فيها خمس شياة، السادس: ستّ و عشرون و فيها بنت مخاض، و هي الداخلة في السنة الثانية. السابع: ستّ و ثلاثون، و فيها بنت لبون، و هي الداخلة في السنة الثالثة، الثامن: ستّ و أربعون و فيها حقّة، و هي الداخلة في السنة الرابعة، التاسع: إحدى و ستّون، و فيها جذعة و هي الّتي دخلت في السنة الخامسة(العروة الوثقى (المحشى)؛ ج۴، ص: ۲۹)

[4] اللغات الاشتقاقية Fusional language حيث يُعدل (يُصَرف) الجذر (وهو المصدر (عادة يكون من ثلاث أحرف) في حالة اللغة العربية) حسب نماذج (أوزان) معينة لاشتقاق معان قريبة من الجذر والإشارة للاختلافات الصغرى بين الكلمات ذات نفس الجذر أو قد تضاف على الكلمة الأصل بعض السوابق واللواحق، (مثل : بالنسبة للعربية «ات» للإشارة إلى جمع مؤنث السالم والفرنسية يضاف الثابت post للإشارة إلى كلمة بعد Postmodernité تشير لبعد الحداثة).

والصرف هو تحليل الكلمات من ناحية تركيب الكلمة ونوعها، فمثل تقسم الكلمات إلى أسماء وأفعال، وتُرجع لجذور وتقاس على أوزان.

في هذه اللغات كل أو معظم الكلمات ليست ثابتة (ممنوعة من الصرف)كما هو الحال في اللغات العازلة(الصينية)التي تمثل كل كلمة فيها فكرة معينة أو اللغات اللاصقة (الهندية الأمريكية) التي يتم تركيب كلمات طويلة تكافئ جمل في اللغات الاشتقاقية.

يعتبر الفيلسوف وهمبولت ومؤسس علم اللغويات الحديث اللغات الاشتقاقية أكثر تعبيرا عن الأفكار اللإنسانية لذلك نجد الشعوب الناطقة بها أنجزت الأعمال الكبرى في الفكر الإنساني. بينما تعبر اللغات العازلة عن الوجدان لذلك نجد الأعمال الأدبية الصينية الكلاسيكية أكثر تعبيرا عن الأفكار الخالصة المجردة والروحانية.

بعض اللغات الاشتقاقية : كالعربية واسعة الاشتقاق والعبرية ولغات سلافية والفرنسية وإجمالا تعتبر كل اللغات السامية واللغات الهندية الأوروبية.(الموسوعة الحرة)

زبان تصریفی گونه‌ای از زبان ترکیبی است که با زبان پیوندی از نظر گرایش به استفاده از تکواژ تصریفی برای نشان دادن چندین ویژگی دستوری، نحوی یا معنایی متفاوت است. برای نمونه فعل اسپانیایی comer («خوردن») دارای صیغه اول شخص مفرد گذشته comí («خوردم») است؛ پسوند -í هم نشان‌دهندهٔ اول شخص مفرد است و هم نشان دهندهٔ زمان گذشته، و دارای دو وند مجزا برای هر ویژگی نیست.

نمونه‌های زبان‌های هندواروپایی تصریفی شامل کشمیری، سانسکریت، پشتو، =زبان‌های هندوآریایی ون همانند پنجابی، هندوستانی، بنگالی; سوانی (کلاسیک و نوین)، لاتین، ایتالیایی، فرانسوی، اسپانیایی، پرتغالی، رومانیایی، ایرلندی، آلمانی، فارویی، ایسلندی،

آلبانیایی و همه زبانهای بالتواسلاوی هستند. زبانهای قفقازی شمال شرقی نیز کمی تصریفی میباشند.

زبانهای سامی دیگر گروه شناختهشده زبانهای تصریفی هستند؛ هرچند، عبری نوین بیشتر از عبری توراتی از نظر فعل و اسم تحلیلی است. گونههای عامیانه عربی بیشتر از زبان معیار تحلیلی هستند، و همه صرفهای اسمی خود و در موارد بسیاری صرفهای فعلی خود را از دست دادهاند.

سطح کمی از تصریف در زبانهای اورالی، همانند مجاری، استونیایی، فنلاندی و سامی (همانند سامی اسکولت)، وجود دارد چرا که آنها بیشتر پیوندی هستند. ناواهو نیز به دلیل نحو پیچیده و جداشدنی فعلی زبانی تصریفی است که برای زبانهای بومی آمریکای شمالی غیرعادی به نظر میرسد

نمودی از تصریفی بودن در واژه لاتین bonus («خوب») آمدهاست. -us در پایان نشاندهنده جنس مذکر، حالت نهادی و شمار مفرد است. برای تغییر هر یک از این ویژگیها نیاز به تغییر پسوند -us با چیزی دیگر دارد. در حالت bonum، -um نشاندهنده مفرد مذکر مفعولی، مفرد خنثای مفعولی یا مفرد خنثای نهادی است. (سایت ویکی پدیا)

[5] در گونهشناسی زبان، زبان ترکیبی (به انگلیسی: Synthetic language) زبانی است که روابط نحوی را از طریق ادغام وند با ریشه‌ی واژه‌ها نشان می‌دهد.(سایت ویکی پدیا)

زبان فارسی در شمار زبان های ترکیبی است؛ برخلاف زبان عربی که از زبان های اشتقاقی می باشد و ترکیب در این نقش اساسی دارد. در زبان فارسی برای اینکه از واژه ای، کلمه ای اصطلاحی جدید بسازند، پیشوند ای پسوند و یا کلمه و یا اجزایی به اول یا آخر آن می افزایند؛ مانند دلارام، دلخون، دلیر، دلبر، دل داد، دریادل، روشندل، همدل، دودله و دهها ترکیب دیگر که همگی از واژه “دل” ساخته شده اند و یا آب انبار، آب نکشیده، پرآب، بی آب، آبی، آبیاری، گلاب، آب انداختن و صدها کلمه دیگر که همگی از “آب” ترکیب و تشکیل یافته اند. کلمه مرکب در میان همه انواع هفتگانه کلمات دیده می شود:
1) فعل: آباد ساخت، ویران کردند، گوش داد، نگه داشتیم و..

2) اسم: کتابخانه، خواهش پذیری، دبیرستان، دانشگاه و.

3) صفت: خوشرو، زیباپسند، اتوکشیده، تندنویس و...

4) ضمیر: خویشتن، هرکس، هیچ کس و...

5) قید: افتان خیزان، لنگ لنگان، همواره، هر ازگاهی و..

6) حرف: از برای، از بهر، همین که، زیرا که..

7) شبه جمله: کاشکی، ای وای، هزار افسوس، وه وه و..(مقاله ویژگی ترکیبی زبان فارسی)

البته در مورد زبان فارسی نظرات دیگری نیز وجود دارد. مراجعه کنید به: «زبان فارسی، زبان اشتقاقی است»

[6] **(آفتاب)** آفتاب. (اِمرکب) (از: آف ، مِهر، خور + تاب ، فروغ ، نور) نور شمس. خورشید. مقابل سایه(لغت نامه دهخدا)

آف:۱. مهر؛ خور؛ خورشید.

۲. آهوی مشک.(فرهنگ عمید)

[7] خورشید. [خَوَرْ/ خُرْ] (اِ) (از: خور+ شید) خور. مهر. هور. شمس. شارق. بیضاء. شید. (مذهب الاسماء).روز. غزاله.(لغتنامه دهخدا)

خور. [خَوَرْ/ خُرْ] (اِ) هور. خورشید. آفتاب. مهر. شارق. شمس. ذُکاء. بیضا. بوح. وحی. عجوز. تبیراء. غزاله. لولاهه. ابوقابوس. حورجاریه. اختران شاه. لیو. نیر اعظم. نیر اکبر. ارنة. شرق. جای آن در فلک چهارم است.(لغتنامه دهخدا)

شید. (اِ) نور. (از برهان). روشنی. (انجمن آرا) (آنندراج). روشنی. (غیاث اللغات) (غیاث) (جهانگیری). **نور در خورشید، چنانکه تاب ،ضیاء است در مهتاب.** جعل الشمس ضیاءً و القمر نوراً.(قرآن 5/10). ضیاء. نور. روشنائی. (فرهنگ فارسی معین). در گاتها از جمشید به «یم » یاد شده است ، بعدها در سایر قسمتهای اوستا کلمه «خشئت » به آن افزودند و گفتند جمشید چنانکه همین کلمه به هور ِ(هور) پیوسته خورشید شد. شید بمعنی نور و فروغ است و خود جداگانه در ادبیات فارسی بسیار استعمال شده است :

بدو گفت زآنسان که تابنده شید

برآید یکی پرده بینم سپید.

فردوسی.

(یشتها ج 1 ص ۱۸۰ و ۳۰۴) (تاریخ ایران باستان ج 1 ص ۱۶۱). این کلمه در اوستا «خشئته » (درخشان)... پهلوی «شت » ، در ارمنی «اشخت » (سرخ قهوه ای در اسب)، پهلوی «شت - ورس » (سرخ موی)، کردی «شی » (روباه)، «شی » (کرند، [اسب])... همین کلمه است که در خورشید، و جمشیدآمده. (از حاشیه برهان چ معین) :

که هرگز ندیدیم زینگونه شید

رخی همچو گل روی و مویش سپید.

فردوسی.

جمشید بیک روایت بردر طهموروث بوده ست... و معنی شید نور و بها باشد و از این جملت آفتاب را خورشید گویند. (فارسنامه ابن البلخی صص 29-30).

خصم او میغ بود و او خود شید

چه محل میغ ار برخوروشید.(لغتنامه دهخدا)

البته آن چه در زبان فارسی به‌معنای بزرگ است، «خر» است که پیشوند کلماتی مانند خرماهی، خرزهره، خرچنگ و... اما پیشوند مورد بحث در اینجا، کلمه «خور» است که گرچه در زبان قدیم به‌صورت خَوَر تلفظ می شده اما ریشه‌های جدا دارد: از پارسی میانه (xwar) از ایرانی باستان () (مقایسه کنید: کردی سورانی خۆر ، کردی کرمانجی xor و xur، آسی ??? (xur) و اوستایی (hvarə)) از پیش-هندو-اروپایی sóh?wl? (مقایسه کنید: سنسکریت ????? (svàr), ????? (s?rya)).(سایت ویکی واژه) و همان طور که در لغت نامه ها به آن اشاره شده بود به معنای شمس است و مهر. پس خورشید در این دیدگاه مترادف است با آفتاب.

ب) راه‌کار «پیمانه»

در ذهن من، یک حلّ است که به این اشکال جانی و سراسری[1]، مربوط است:

۱.پیمانه

آن چیزی که من می‌خواهم عرض کنم این است: برای اینکه در یک ماهیتی تشکیک بدهیم، راه رفع ابهام این است: به جای اینکه ذهن خودمان را سرا‌غ سقف و کف ببریم، برای تعیین سقف و کف در مرز یک ماهیت و تعیین آن مرز مغشوش، از پیمانه استفاده کنیم. چه در اجزاء متشابه و چه در اجزاء غیر متشابه.

در خرمن، آن چیزی که رواداز[2] بود و سبب پارادوکس بود، چه چیزی بود؟ هر بار یک دانه گندم اضافه می‌کردیم. اگر شما هر بار به جای اینکه از یک دانه گندم استفاده کنید، از یک کیل استفاده کنید، مثلاً پیمانه‌ای را در نظر بگیرید که ده کیلو گندم را در بر می‌گیرد، از این کیل استفاده کنید، از دو قدر متیقّن هم شروع می‌کنید و در این بین به هم می‌رسند. در اینجا که به هم رسیدند شما می‌توانید مرز را تعیین کنید.

در خرمن وقتی از این طرف شروع کنید و مدام یک دانه اضافه کنید، چه زمانی خرمن می‌شود؟ با یک دانه که یک دفعه بالا نمی آید تا خرمن شود. دانه قبلی را گذاشتیم و هنوز خرمن نبود. دانه بعدی را گذاشتید، خرمن شد؟! هیچ کسی این را از شما نمی‌پذیرد. کما اینکه از طرف دیگر خرمن بود، اگر یک دانه بردارم، خرمن از بین می‌رود؟ نه، هنوز خرمن هست. یک دانه دیگر بردارم، از بین می‌رود؟ نه، هنوز هست. چه زمانی از بین می‌رود؟ با یک دانه برداشتن که از بین نمی‌رود. پس تا آخر هم آن را می‌بری و هنوز خرمن هست. این پارادوکس بود.

میزان پیمانه

اگر شما این را به یک پیمانه تبدیل کنید، پیمانه‌ها به مناسبت های مختلف تفاوت می‌کند.

۲.دو فرد متیقّن:

فرد متیقّن خرمن

به جایی بیایید که همه عرف و همه کسانی که با مفهوم خرمن آشنا هستند، در اولین نگاه می‌گویند که این خرمن است. این را به‌عنوان فرد متیقّن اقلّ‌تحقق خرمن قرار دهید. فرد متیقن است و هیچ کسی در آن شکی ندارد.

یک وقتی است که می‌گویی‌م این خرمن است و بیشتر، این اصلاً منظور من نیست. منظور من در جایی است که یقین داریم خرمن است؛ قسم می‌خوریم که خرمن است. اما نمی‌گویی‌م خیلی هم

بیشتر است. آنجایی که عرف میگوید خرمن و بیشتر است، مرادمان نیست. آن جایی که میگوید خرمن است و نسبت به بیشتر از خرمن قضاوتی ندارند، مرادمان است. یعنی قاطع هستند که خرمن است و درعینحال هم نمیگوید بیشتر از خرمن است. اسم این را میگذاریم، قدر متیقّنی که خرمن است و بیشتر از خرمن نیست.منظور من این است: عدم علم به زیادی. گاهی علم به زیادی داریم که از بحث ما خارج است.

فرد متیقّن عدم خرمن

از این طرف چیزی را فرض میگیریم که قطعاً خرمن نیست. یک دانه گندم باشد یا بیشتر باشد، ولی همه عرف وقتی آن را نگاه میکنند میدانند که خرمن نیست.

روش تعیین مرز مغشوش

از اینجا اگر با دانه جلو برویم، دوباره طرفین پارادوکس میرود؛ این کمتر شده و آن بیشتر شده و نه این از خرمن افتاده و نه آن از خرمن افتاده. به این پارادوکس میگوییم. به یک تناقض میرسیم. اما به جای اینکه از این طریق برویم، از طریق زیاد کردن پیمانه جلو میرویم. یعنی یک پیمانه برمیداریم که مشتمل بر بیست کیلو یا پنجاه کیلو گندم است.

پیمانه که به مناسبتها تعیین شد، حالا از آن یک پیمانه بر میداریم و به ازاء آن یک پیمانه به این اضافه میکنیم. در این بین، به هم میرسند و مساوی میشوند[3]. اینجا را میتوانیم از آن مرزهایی قرار دهیم که بگوییم مرز خرمن، تعیین شد.یعنی اگر شک کنیم که خرمن هست یا نیست، در اینجا به یک مرزی رسیدهایم که این طرف آن، خرمن هست و طرف دیگر خرمن نیست. خب این راه‌حلی است که در ذهن من هست تا ذهن شما هم شروع به فکر کند.

کوچک سازی پیمانه ها

وقتی ما با پیمانه به وسط رسیدیم، پیمانه ها را کوچک میکنیم. الآن به مرزی رسیدیم که این دو به هم رسیدند؛ وقتی به این مرز رسیدیم، در محدوده بیست کیلو هنوز مرز مغشوش است. تا حالا مرز مغشوش وسیعتر بود. با به کارگیری پیمانه‌های مساوی و کم کردن خرمن و زیاد کردن دیگری به جای رسیدیم که برای این مرز مغشوش، یک جای را گذاشتیم. همینطور بیسر و در نبود. اما همچنان این مرز مغشوش ما بیست کیلو بود. در همین مرز مغشوش دوباره میتوانیم پیمانه را اجراء کنیم. یعنی در این فاصله از این یکی، ده کیلو برمیداریم و به دیگری ده کیلو اضافه میکنیم. همینطور ادامه میدهیم تا اینکه بعد از اضافه شدن این بیست کیلو با پنج کیلو کار میکنیم. با یک کیلو، و در آخر کار با یک دانه. یعنی پیمانه نهائی ما در تعیین مرز مغشوش، یک دانه میشود.

بررسی اشکالات این راه‌کار

۱.تحلیل؛ خلاف وجدان

- □□ □□□□□ □□ □□□□ □□□□□ □□ □□□ □□□□□ [4]

می‌گویی‌م اگر این ی‌ک دان‌ه را ب‌ه آن اضاف‌ه ک‌نی‌د، خرمن اس‌ت. اگر از آن ک‌م ک‌نی‌د، دی‌گر خرمن نی‌س‌ت.

- [illegible] [5] [illegible]

اگر این راه‌ی ک‌ه من گف‌تم را ب‌ه عرف نش‌ان ده‌ی‌د، می‌پذی‌رن‌د. چ‌طور ش‌ما می‌گوی‌ی‌د: ی‌ک دان‌ه بردا‌ش‌تن، خلاف وجدان اس‌ت، اما تناقض و پارادوک‌س، خلاف وجدان نی‌س‌ت؟! دارید می‌بی‌نی‌د وق‌تی ادام‌ه دادی‌د، اگر ی‌ک دان‌ه اضاف‌ه کردی‌د، از خرمن بالات‌ر اس‌ت اما باز می‌گوی‌ی‌د ک‌ه خرمن نی‌س‌ت؟

عرف ی‌ک ارتکازات‌ی دارد ک‌ه اب‌زار تدقی‌ق برای آن ندارد. اگر اب‌زار تدقی‌ق را ب‌ه او بدهی‌م با مف‌ه‌وم‌ی ک‌ه او دارد، خوش‌حال می‌ش‌ود. چرا؟ چون ی‌ک مف‌ه‌وم‌ی را برای غرض‌ی آورده و بعد در موارد‌ی در صدق آن دچار مش‌ک‌ل می‌ش‌ود. وق‌تی ما این مش‌ک‌ل را بدون این‌ک‌ه در مف‌ه‌وم آن دس‌تکاری ک‌نی‌م، خوش‌حال می‌ش‌ود. آن ه‌م ک‌ه گف‌تی‌د خلاف ارتکاز اس‌ت، ب‌ه این جه‌ت اس‌ت ک‌ه انس ب‌ه اب‌ه‌ام ه‌س‌ت. انس‌ی ک‌ه ب‌ه اب‌ه‌ام دا‌ش‌ت، این بل‌ا را سرش می‌آورد. وق‌تی ذه‌ن عرف را راه‌نمائ‌ی کردی‌م و ب‌ه‌طور دق‌ی‌ق آن مف‌ه‌وم م‌ب‌ه‌م را برای او مرزبند‌ی کردی‌م، معلوم نی‌س‌ت ارات‌ح ش‌ود.

ی‌عن‌ی دس‌ت از آن مف‌ه‌وم‌ی ک‌ه دا‌ش‌ت‌ه برندا‌ش‌ت‌ه، از طرف دی‌گر ه‌م م‌ش‌ک‌ل‌ی ک‌ه در اب‌ه‌ام دا‌ش‌ت، با

دق‌ت برای او بر طرف می‌ش‌ود. «زوال[6]» ه‌م ب‌ه ه‌م‌ین صورت اس‌ت. ه‌ر چ‌ه زوال را دق‌ی‌ق‌تر ک‌نی‌م، عرف ارات‌ح نم‌ی‌ش‌ود. ش‌ما ب‌گوی‌ی‌د دی‌گر چ‌ه کار دار‌ی ک‌ه ب‌گوی‌ی الآن ن‌ه، بعد بل‌ه؟ عرف ارات‌ح نم‌ی‌ش‌ود، بل‌ک‌ه خوش‌حال ه‌م می‌ش‌ود. ول‌و ق‌ب‌ل از آن برای او م‌ب‌ه‌م بود و م‌ش‌ک‌ل دا‌ش‌ت. اما وق‌تی برای او تدقی‌ق ش‌د خوش‌حال می‌ش‌ود. پس آن ارتکاز‌ی ک‌ه ش‌ما فرمودی‌د ق‌ب‌ل از تدقی‌ق اس‌ت. انس و ارتکاز‌ش با اب‌ه‌ام بود‌ه. درس‌ت ه‌م ه‌س‌ت.

۲.پارادوک‌س؛ ال ی‌نحلّ

- [illegible] [7] [illegible]

اگر ش‌ما ن‌س‌ب‌ت ب‌ه ه‌مان چ‌ی‌ز‌ی ک‌ه عرف ب‌ه کار می‌برد و وجدان‌اً متحیر می‌ش‌ود، راه‌ی را پ‌ی‌دا ک‌نی‌د ک‌ه بدون این‌ک‌ه از آن م‌س‌مّی و تسمی‌ه اول دس‌ت بردارد، ب‌ه نظ‌م ه‌م برس‌د ذه‌ن خوش‌ش می‌آی‌د و عرف خوش‌حال می‌ش‌ود.

فرمودند ک‌ه چ‌ه اصرار‌ی اس‌ت ک‌ه ما این پارادوک‌س را حل ک‌نی‌م. اصرار ما بر این اس‌ت ک‌ه در حل پارادوک‌س ب‌ه مطالب خوب‌ی برس‌ی‌م. ی‌ک‌ی این اس‌ت ک‌ه اصلاً چرا پارادوک‌س پد‌ی می‌آی‌د. حلّ‌ی ک‌ه از باب پ‌ی‌مان‌ه ارائ‌ه داد‌م، برای این بود ک‌ه اصلاً رواداری اس‌ت ک‌ه پارادوک‌س را پد‌ی می‌آورد. چرا رواداری خودش را نش‌ان می‌ده‌د؟ ب‌ه‌خاطر این‌ک‌ه پ‌ی‌مان‌ه را کوچک گرف‌تی‌م؛ ی‌ک دان‌ه گندم.چرا پ‌ی‌مان‌ه را عرض می‌ک‌نم؟ ب‌ه این خاطر ک‌ه پ‌ی‌مان‌ه رواداری ندارد و ب‌ه بی‌ن می‌رس‌د. م‌م‌ک‌ن اس‌ت ک‌ه پ‌ی‌مان‌ه ی اول را دان‌ه گندم قرار ده‌ی‌م اما ص‌حب‌ت در این اس‌ت ک‌ه بی‌ن راه‌ش خ‌ی‌لی ب‌ه ما ض‌اب‌ط‌ه نش‌ان نم‌ی‌ده‌د. ما می‌خواه‌ی‌م ب‌ه ی‌ک جای‌ی برس‌د ک‌ه بی‌ان‌ب‌ی‌ن عرف این دق‌ت را از ما پ‌ذی‌رد.

و این‌ک‌ه فرمودند ب‌ش‌ر ق‌س‌م نخورده ک‌ه آن را حل کند، مان‌ع‌ی ندارد، اما این‌ک‌ه باید آن را چ‌ه کار کرد، س‌ه-چ‌ه‌ار موض‌ع گیری ه‌س‌ت.

۳.پ‌ی‌مان‌ه در حرف «راء»

- □□ □□□□□□□[8] □□ «□□□»□ □□□□ □ □□□□□ □□□□□□ □□ □□ □□□□

ببینید یکی از بحث‌های خیلی خوب که حدود هفتاد سال است بشر آن را کشف کرده، همین فُرمَنت صوت –formant- می‌گویند. ما در مباحثه لغت در جلسات متعدد راجع به این بحث کردیم. در «راء» فرانسوی، فرمنت و محدوده ای که جهاز نطق انواع «راء» را تولید می‌کند، کل آن منطقه، طبیعی «راء» است و مولّد طبیعی «راء» است. همین فرمنت را اگر تحلیل کنید، می‌بینید با «زاء» یک مرز و تفاوتی دارد. خود محدوده «راء» را می‌توانید کم و زیاد کنید، پیمانه بگذارید و «راء» را از غیر آن تمیزی بدهید. علی القاعده در فونتیک می‌توان این کار را کرد.

۴.باقی ماندن ابهام

- □□ □□□□□ □□□□□ □□□ □□ □□□□□ □□□□ □□ □□ □□□ □□□ □□□□ □□□ □□ □□□□□ □□□□□□ □□ □□ □□□ □□□ □□□□ □□□□□□ □□ □□□. □□

من نگفتم وقتی به این مرز مغشوش می‌رسیم، همه اتفاق دارند که خرمن است. اصلاً این خلاف عرض من بود. من از چیزی که قطعاً خرمن است شروع کردم، برای اینکه وقتی بر می‌داریم به یک حدّی برسیم. ولو شک می‌کنند، اما با این تدقیق، ما بعد التدقیق ـ ما را تصدیق کنند؛ اگر قرار است که خرمنی را بگوییم و برای عرف عام مشکلی نباشد، اینجا جای آن است.

من نمی‌گویم در اینجا شکّی ندارند. اتفاقاً به اینجا که ما می‌رسیم، یکی از مهمترین مواضع ـ شک در صدق خرمن است. مانعی هم ندارد. اصلاً شک، به همین معنا است. ولی ما با تدقیق خودمان، موضع شک را روشن کردیم. یعنی به یک مرز دقیقی رسیدیم که طرف راست و طرف چپ دارد.

۵. روش های مختلف اجرا

حال اجراء آن مقداری غموض دارد. انواعی دارد. راه‌های مختلفی را شما می‌توانید بررسی کنید. مثلا حتی یک خرمن بزرگ را می‌توانید نصف کنید و با پیمانه نصف شروع کنید. بعد ادامه دهید و به جایی رسیدید که دیگر پیمانه نصف عمل نمی‌کند، دوباره پیمانه را نصف کنید و با پیمانه نصف نصف انجام دهید. راه‌های مختلفی دارد که می‌توانید آن را ادامه دهید. منظور اینکه ما در حل این پارادوکس یک چیزهایی را پی جویی می‌کنیم که برای جاهای دیگر به درد ما می‌خورد.

- □□□ □□□□ □□□□ □□ □□□□□□□ □□□□ □□□ □□□□ □□□ □□ □□□□ □□□□. □ □□ □□ □□□□ □□ □□□ □□□□ □□□□ □□ □□□□ □□□. □□□ □□□□□□

چون زیادتر است خودش را زودتر نشان می‌دهد. با دانه هم می‌شود، اما از کجا شروع کنیم؟ از خرمن یقینی که چه بسا از آن‌ها خیلی بیشتر باشد. ولی آن هم یک راه‌ش است که از این یک دانه بر می‌داریم و روی دیگری می‌گذاریم. از دو طرف شروع می‌کنیم؛ از این طرف یکی برمی‌داریم و به دیگر اضافه می‌کنیم. بین راه که مساوی شدن با پیمانه دانه گندم به هم رسیدیم. این هم مانعی ندارد. وجوهی است.

من که این‌ها را گفتم، شاید بعداً شما وجه‌های بهتری را برای رفع ابهام پیدا کنید. این ها بحث های خیلی سنگینی است.

---

[1] مسئله ابهام و پارادوکس خرمن

[2] رواداری: محمول «خرمن گندم» را در نظر بگیرید. نیز دو انباشته گندم در نظر بگیرید که اختلاف تعداد گندم های آنها یک دانه باشد. دراینصورت اگر یکی خرمنی از گندم باشد، دیگری نیز هست و اگر یکی خرمن نباشد، دیگری نیز نیست. در این وضع اصطلاحاً گفته میشود محمول «خرمن گندم» نسبت به اختلاف یک دانه گندم رواداراست. برای محمول «قد بلند» نیز وضع مشابه است. اگر دو فرد اختلاف قد آنها یک میلیمتر باشد، هر کدام قد بلند است، اگر و تنها اگر دیگری قد بلند باشد، به اصطلاح «قد بلند» نسبت به اختلاف قد یک میلیمتر رواداراست. رواداری را میتوان برای مثالهای دیگر نیز به طریق مشابه تعریف کرد. (مقاله ابهام و پارادوکس خرمن)

[3] البته همیشه فرض مساوات دو طرف مطرح نیست.

بیان ذلک:

از فرد متیقن شماره ۱(خرمن)، پیمانه ای برمیداریم و به فرد متیقن شماره ۲(عدم خرمن) اضافه میکنیم. دراینصورت چند فرض متصوّر است:

ای کماکان به خرمن بودن فرد ۱ قاطعیم،

(۱) دراینصورت با ریختن پیمانه:

الف)ای کما کان قاطعیم که فرد دوم،خرمن نیست

ب) ای قاطعیم که فرد دوم، خرمن شده است

ج) ای دچار شکّ وتردیدیم

(۲) ای در خرمن بودن فرد ۱ شک کردهایم.

(۳) یقین داریم که فرد ۱ دیگر خرمن نیست.

ملاحظه میشود که تنها در برخی از این فروض، تا مساوی شدن دو فرد منتظر میمانیم و در سایر آنها، در نقطه تردید ای قطع به وجود ای عدم خرمن میایستیم.

مثالاً در فرض شماره ۲ ای شماره ۳ دیگر حرکت برای ما معنا ندارد. در همین نقطه میایستیم و به بررسی اصل پیمانه میپردازیم. پیمانه را نصف میکنیم و عملیات را ادامه میدهیم تا مرز برای ما روشن شود.

و اما در فرض اول، در صورت ب و ت هم حرکت بی معناست و در همان نقطه میایستیم البته با ملاحظه تفاوت بین فروض قطع به وجود خرمن و تردید در آن.

[4] اشکال یکی از دوستان حاضر در جلسه درس

[5] اشکال یکی از دوستان حاضر در جلسه درس

[6] زوال شمس

[7] اشکال یکی از دوستان حاضر در جلسه درس

[8] سؤال یکی از دوستان حاضر در جلسه درس

ج) راه‌کار شرعی

حال آن‌جایی که شبهه حل نشده، شارع چه کار می‌کند؟

ببینید وقتی در یک محدوده‌ای شک داریم با استقرار شک، در محدوده شکّ و مشکوک، ما هیچ حجّتی نداریم و شرعاً و عقلائیاً در حوزه مشکوک، چیزی دست ما نیست. وقتی شک مستقر شد، در کتب لغت نگاه کردید، عرف عام را هم آوردید و باز حل نشد، این جاست که در محدوده شک، نمی‌توانید مشی علی العمیاء بکنید؛ خاطرمان جمع باشد و در این محدوده مشکوک، این دلیل هیچ چیزی را ثابت نمی کند. خب چه کار کنیم؟

۱.راه‌کار حلّی: انشاء حقیقت شرعیّه

ببینید شارع یک وقت است که می‌خواهد حقیقت شرعیه را ایجاد کند. می‌گوید من ِشارع برای این، فلان لغت را وضع می‌کنم و دیگر به آن آب اطلاق نمی‌شود. این محدوده ی مسمّی می‌شود که بعید است این بیانی را داشته باشد.

غیر متعارف

یعنی بگوید وقتی نمی‌دانی آب گل است یا نه، من کاری به ندانستن تو ندارم؛ من می‌گویم: آب این مرحله، آب مطلق است. معموال این طور موارد را شارع متصدی نمی‌شود؛ لذا گفتم متعارف نیست که شبهه را حکمیه بگیریم، به این معنا که در نفس همین شبهه به قول شارع مراجعه کنیم.

۲. راه‌کار عملی:

ارجاع به ساری عمومات

ای این که شارع ما را به ساری کلمات خودش ارجاع بدهد، یعنی الان که ما در مرز شک داریم، در حلّ این شبهه به انشای خود شارع در اینجا مراجعه نمی‌کنیم؛ به عمومات دیگری مراجعه می‌کنیم. مثل تمسک به اصل عام باالدستی، به نحوی که بگوییم اجمال سرایت نکرده است یا بگوییم اجمال، شأنیّت سرایت دارد به نحو احراز ِمرادِ گوینده عام، اما از باب عدم اختلال نظام و حفظ بر محاورات عقلائیه، بنا بر این می‌گذاریم که بگوییم به آن عام احتجاج می‌شود و خود گوینده با شنونده این را قبول دارد.

البته در این‌صورت، شبهه حل نشده؛ بله حلّ به معنای رفع تحیر شده، این شبهه ما را زمین‌گیر نکرده، شارع به ما اجازه داده که به سوی ساری ادلّه برویم.

انشاء حکم جدید(ورود)

ای اینکه شارع بگوید: این شیء، آب باشد ای نباشد، من حکمِ آب را برای آن نمی‌آورم. حکم آن را بگوید. ریخت آن هم، ریخت تخصیص و حکومت و ورود می‌شود. این هم پاک کردن صورت مسأله است. می‌گوییم چه آب باشد و چه نباشد، این حکم را دارد ای ندارد.شبهه حکمیه، این است که ما در انشای شارع شک داریم، شارع می‌آید آن انشای خودش را برای ما توضیح می‌دهد، و الّا ما اگر در یک جایی بگوییم شبهه حکمیه داریم، به جای رفع نفس آن انشاء شارع، یک انشای جدید استقلالی بفرمایی که رفع شبهه حکمیه نشد، این انشاء، یک چیزی مثل حکومت و ورود شد. مثل ورود می‌مانند.

ارجاع به اصول عملیه

یک وقت هایی هم شارع می‌فرمایی این آبهایی که بینابین است چون تو شک داری بگو آب است و استصحاب کن، اگر شارع این طوری جواب بدهد با مکلف بما أنّه شاک کار دارد و دارد اصل عملی به او ارائه می‌دهد.یعنی از بیرون با اصول دیگر، با اصل لفظی، با اصل غیر لفظی و امثال اینها خودمان را از این شک به نحو پیشبرد کار و رفع تحیر رها می‌کنیم، نه از باب این که خود این مشکوک را بخواهیم با این که مشکوک است یک طوری به آن تمسک کنیم؛ ابدا! قاعده کلی داریم که مشکوک در محدوده مشکوک نمی‌تواند کاری انجام بدهد.